



یادگاری؟ یاد چه کاری؟!

احتمالا یک بیماری شایع وجود داشته باشد به نام بیماری یادگاری نویسی ، نشات گرفته از میل ابلهانه ای به نام میل به جاودانگی. مثلا فرض کنید شخص با خودش می‌گوید: بعد از ما و حتی پس از مرگمان هرکس که به این مکان بیاید می بیند که علی و رضا یک روزی باهم اینجا بوده‌اند. همه ی قمار زندگی اش را روی این بسته که او میمیرد پیش از آنکه آن سازه با یادگاری های نحسش فرو بریزد یا به هر دلیلی از بین برود. در صورتیکه نمیداند از قدیم گفته اند:

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

البته و به لطف حق تعالی این بیماری فقط مختص ایرانی جماعت نیست.

در سراسر این جهان پهناور یادگاری نویسان زیادی را نظاره میکنیم و این از شگفتی های آفرینش است!

با تمام این تفاسیر بنظرم یادگاری نویسی ابدأ موضوع بد و منفوری نیست و همه ی ما دفتر خاطراتی داریم که به غایت عزیز و ارزشمند است برایمان و سرشار از نوشته هایی که جان ما را لمس میکنند .

به همین منظور با خودم فکر میکنم آنکه روی درخت یادگاری مینویسد چقدر ذهن بزرگ و فرهیخته ای دارد و حتماً به فکر صرفه‌جویی و هدررفت کمتر درختان برای تولید کاغذ است!

لکه ننگ

اگر خاک برایت حکم ناموس دارد، اگر خاک برایت حکم افتخار دارد، اگر خاک برایت مانند یک نشان است، چرا زمین را خالی از آن کردی؟! شاید سفر کردن تنها به انتخاب مقصد و روز و مسیر نیست. شاید فلسفه سفر به وراى آنها باشد ... شاید سفر یادگیری تاریخ، خبردار شدن از گذشته کشورت و اطلاع از قدرت و شکوه وطنت را هم شامل بشود. شاید بهتر باشد اگر این بار خواستی بروی با خودت جز لباس و مپ روی گوشی ات، فرهنگ و احترام و صبوری را هم ببری.

حتما این بار به اشتباه فرهنگی را جا گذاشته ایم در همان جایی که چمدان هایمان را بستیم....

سفر؛ شاید واژه ای غریب باشد و مسافر از آن غریب تر. مسافری که نصف خانه را با خود به مقصد نهایی میبرد اما در ذهنش ذره ای از مرمت و قدمت و نعمت و رحمت چیزی نمیداند. شاید از قدمت ندانی، شاید ۲۵۰۰ سال را تصور نکنی. اما در حیات تاریخ ۲۵۰۰ سال یعنی یک تمدن، یک فرهنگ. همانقدر که آن ستون به طول قدمتش، قامت دارد. خوب است بدانی تو در بلندای آن بخشی از فرهنگت را نوشتی نه نامت را. چهره اش را زشت و دل ها را خدشه دار کردی. آن ستون اگر برای تو ارزشی ندارد برای ملتی و یا دنیایی ارزشمند است.

پشت آن قامت، اصالتی خوابیده که تو آن خواب را نا آرام کردی. تو شاید برای دلخوشی خودت کردی ولی دل خیلی ها را شکستی.

حماقت سیری چند؟!

آن‌که تن‌پرور و معتاد شد و تنبل‌خان
غالباً بی‌هدف و انگل و سر‌بار بماند
کارمندی که در این عهد و زمان زن بگیرد
سخت هالو شد و در زیر چنین بار بماند
وقتی از هول هلیم آمد و در دیگ افتاد
همچنان مفلس و مقروض و گرفتار بماند
آن‌که شد اهل زد و بند چه شد؟ کاخ‌نشین
وآن‌که غافل شد از این مسئله، در غار بماند!

کاسبک صاحب صد قالی کرمانی شد
فرش ما در گرو حضرت سمسار بماند
شهرداری نتوانست که پاکش بکند
هر شعاری که نوشتند به دیوار بماند
از عذاب و ستم قسط ندیدم بدتر
«یادگاری که درین گنبد دوار بماند!»
صهیونه، دست ز اشغال و تجاوز نکشید
در فلسطین همه‌جا مثل سگ هار بماند

«هرکه شد محرم دل در حرم یار بماند»
پای سیخ و جگر و قلوه و پروار بماند
محتکر، پند ز تعزیر حکومت نگرفت
همچنان، حقه و بی‌رحم و خطاکار بماند
دکه کاسب شیاد چنان حمام است
مشتری لخت شد و بی‌کت و شلوار بماند
از گرانی، من و تو نفله و نابود شدیم
در عوض از لج ما زالوی بازار بماند



میل به خطا!

این میل انکار ناپذیر که همیشه گفت هیچ میلی جاشو نمیگیره دلایلی داره که باهم و در این نمره از ابتکارنامه بررسیش میکنیم.

۱- ذهن همیشه دنبال میانبر می‌گرده!

گشادی خون در مغز رخ میده و همیشه دنبال راه های آسونتر با نتیجه سریعتر میره! وقتی رفت و آمد خون در مغز زیاد میشه تنبلی مغزی رخ میده و ذهن دنبال مسیره‌های سخت اما قطعی نمیره که نمیره

۲ - خطا همیشه و در هر لحظه شیرینه!

خطا احتمالا و بنابر تجربه دسته جمعی ما بسیار شیرینه و شعارش هم اینه : لذت آتی حتی با عواقب طولانی. مثل امتحان کردن تفریح هایی که دیگه همیشه به راحتی از شرشون خلاص شد! یا خوردن خوراکی هایی که اونقدر لذت نوش جان کردنشون زیاده که همیشه در لحظه به مضراتش در آینده فکر کرد و بعد تصمیم به خوردن یا نخوردنشون گرفت....

۳ - ترس از نادانی، ناکامی و شکست.

امان از باد غیغبه بی اساس! این گزینه برای افرادی که معتقدند نپرسیدن بهتر از ندانستن، درواقع اونها ترجیح میدن با خطاشون یک امت رو نابود کنند اما اصلا انگ نادان به پیشوونیشون نچسبه که با همین ترجیح غلطشون باید انگ رو چسبیده بدونن!

۴ - الگوهای تکراری و محیط.

اکثر افراد به سمت محیط و جامعه ای سوق پیدا میکنند که خطا داخلش یک امر جدایی ناپذیر باشه یعنی تو به عنوان عضوی از جامعه مطمئن باشی که هیچوقت بخاطر خطا مورد بازخواست قرار نمیگیری یا در شرایط افراطی تر حتی تشویق میشی! محیط هایی مملو از رفیقان بی کلک و بی درایت عموما راه به جایی نمیبندن، یعنی نه باگی گرفته می‌شود و نه اصلاحی صورت میگیرد و ورود به این محیط ها احتمالا حماقت ویژه ای را طلب میکند.

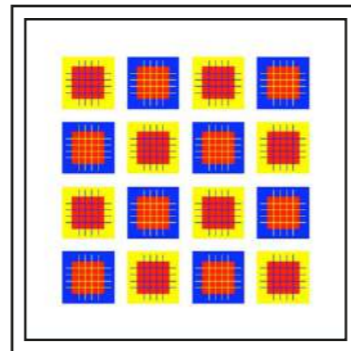
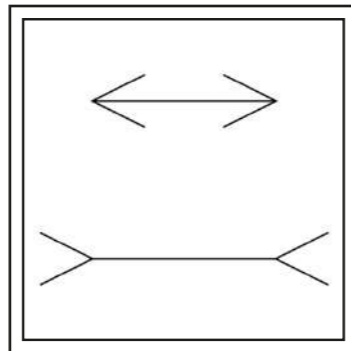
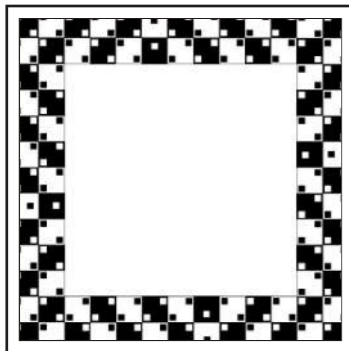
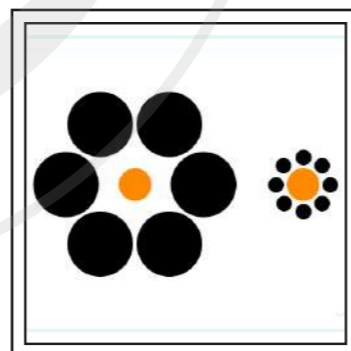
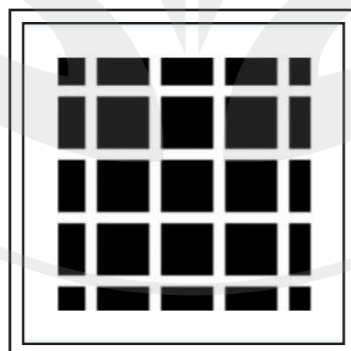
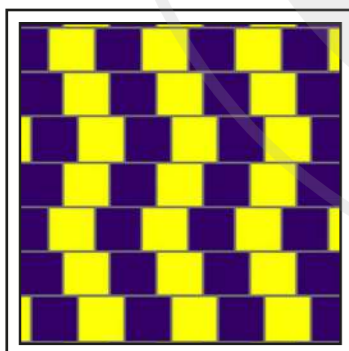
۵ - جست و جوی تجربه و یادگیری.

جمله شیرین و خاطره انگیزی در این باب هست که میگه : یک بار که دستش بسوزه دیگه سمت گاز و آتیش نمیره! ما بهای تجربه رو با خطا کردن می‌پردازیم و تا جراحی چشمگیری هم برداریم دست از سر خطا کردن برنمیداریم!

با همه این تفاسیر بشر همواره و در هر لحظه با خطا عجین شده است. ملاک شناخت بشر هم در تعدد این خطاهاست. جالب است بدانید عیار هر تجربه ای که به دست می‌آوریم هم بسته به نوع و سطح خطای ما دارد. هرچه خطا مهلک تر، تجربه عمیق تر.... از نظر من هر خطا، به نوبه خود یک معلم است و هر معلم یک شعار بینظیر دارد : تا نباشد چوب تر / فرمان نبرد

خطای دید چالش برانگیز، توهمات بینایی هستند که ذهن را به چالش می‌کشند و گاه شما هیچ دلیل منطقی برای این خطاها پیدا نمی‌کنید.

۶ بازی خطای دید که ذهن شما را به چالش می‌کشند:



بسوز اما بساز!

بیا بید کمی با هم به کایوت درونمان بپردازیم.

(همان شخصیت همیشه ناموفق در کارتون میگ میگ)

همه ما در تمام طول زندگی دست به اقدامات شرم آور و جاهلانه‌ای برای رسیدن به خواسته‌های زشت و زیبایی خودمان زده ایم. اگرچه برنامه‌های ما به ظاهر، قطعی نتیجه‌بخش می‌آید اما در واقعیت عمل نمی‌کند که نمی‌کند. هر چقدر سفت‌تر می‌چسبیم و سخت‌تر تلاش می‌کنیم راحت‌تر از دست می‌دهیم. هیچ وقت همه چیز باهم جور در نمی‌آید. با یک حساب سرانگشتی متوجه تعدد این اشتباهات ابلهانه‌مان می‌شویم. نه درست فهمیده می‌شویم و نه دنیا آنطور که باید برایمان قابل درک است. از همین رو ست که عده‌ای نابغه، شرور می‌شوند و شرارت‌شان همزمان قابل تحسین و قابل شماتت است.

نابغه‌هایی هم که دست به فرار از این شرارت می‌زنند درگیر خطای انسانی می‌شوند و بدون محاکمه محکوم به مرگ! همین می‌شود که عده‌ای بدون اینکه دلیل قانع‌کننده‌ای بیابند یادگاری نویسی می‌کنند. آنهایی هم که به مشقت تاریخ می‌نگارند را با ضرب و زور به تحریف مجبور می‌کنند.

در واقع ما یا خطاکاریم یا اسیر خطاهای دیگری و زندگی پیوسته سرشار از همین خطاهاست تنها تفاوت ما با کایوت (میگ میگ معروف) شاید همین است که می‌توانیم از این خطاها درس بگیریم... مگر آنکه تعمداً در کار باشد!

خطا ساختن بهتر است یا خطا گرفتن؟

مثال جالبش را میتوانیم در روابط والد و فرزند ببینیم.

تقریباً تمام پدر و مادرها هوشمندانه و حواس جمع بچه‌ها را درست از زمان کودکی نظارت میکنند تا بتوانند به محض رخ دادن خطا توسط فرزندان آن را شناسایی و بنابر صلاحدید خود گوشزد کنند.

رفتار والدین مختلف هم در این گوشزد کردن کاملاً متفاوت از هم و جالب توجه!

بعضی به واکنش سریع اعتقاد دارند و کودک را به اشد مجازات محکوم میکنند، بعضی دست به کتمان می‌زنند و باورشان بر این است که نباید احساس و اعتماد به نفس بچه جریحه دار شود! برخی اما تعادل را بلدند ... در حالیکه کودک را متوجه خطایش میکنند برخورد صحیحی هم بسته به نوع خطای سرزده از سمت کودک، از خود بروز میدهند. گاهی سرزنش میکنند گاهی چشم پوشی و گاهی تنبیه.

اما در خصوص خطا ساختن مثالی در سطح قابل لمسش را عنوان میکنم.

چیزی که همه‌ی ما در کودکی تجربه اش را داشتیم ... ارتکاب به خطاهای عمدی برای جلب توجه والدین و دریافت واکنش‌های مختلف در برابر هر خطا در سطوح مختلف.

آدمیزاد از کودکی در پی کسب تجربه است. آن واکنشی را که از خانواده میبیند بلافاصله به جامعه هم تعمیم میدهد. بنابراین ما موظفیم که واقعی‌ترین بازخوردها را که مصادف با واقعیت حال حاضر جامعه باشد به فرزندان ارائه دهیم نه بیشتر و نه کمتر!

در جامعه هم این مثال‌ها قابل مشاهده و لمس است.

به عنوان مثال: مدیرانی که تعمداً خطا میسازند تا واکنش منابع انسانی را ملاحظه و ارزیابی کنند.

یا معلمان و مدرسانی که برای دریافت اثرگذاری تدریسه‌شان خودخواسته یا سوالات اشتباه طرح میکنند یا پاسخ‌های اشتباه میدهند تا بتوانند یک بررسی و بازنگری در نوع تدریسه‌شان داشته باشند.

انسان اما همواره و در تمام طول زندگی خطا می‌آفریند.

گاهی هم خطاها صرفاً از دیدگاه خودش خطا هستند در حالیکه در نهایت منجر به موفقیت‌های باورنکردنی میشوند. البته بسیار تفاوت است میان خطاسازی هوشمندانه و خطاسازی غیرمنطقی و غیرعقلانی!

خطا گرفتن هم اگرچه در جامعه امروزی مورد شماتت قرار میگیرد اما در جای درست و موقعیت مناسب کاملاً ضروری است و ابداً عاری از خیر و اصلاح نیست.

مهم این است که نیت از خطا گرفتن کاملاً خیرخواهانه باشد نه از روی حسادت و شرارت!